

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر آیه 120 بقره

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ اتِّبَعَتْ أَهْوَاءُهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿البقرة: 120﴾

یهود و نصاری هرگز از تو راضی نمی شوند تا آنکه از آیینشان پیروی کنی. بگو: مسلماً هدایت خدا فقط هدایت [واقعی] است. و اگر پس از دانشی که [چون قرآن] برایت آمده از هوا و هوس های آنان پیروی کنی، از سوی خدا هیچ سرپرست و یاورى برای تو نخواهد بود.

در اسباب نزول این کریمه نقل شده است که یهود و نصاری انتظار داشتند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از آنان تبعیت نماید و در پی این انتظار ناهجها، آیه فوق نازل شد. مفاد و ساختار آیه شریفه از سه بخش اصلی تشکیل شده است:

۱. خبر: بخش نخست آیه خبری غیبی و جامعه‌شناختی می‌دهد مبنی بر اینکه یهود و نصاری هرگز از تو راضی نخواهند شد مگر آنکه از آیین آنان پیروی کنی.

۲. انشاء (امر): در بخش دوم، خداوند فرمان می‌دهد که در پاسخ به این انتظار ناموجه، به آنان بگو که هدایت واقعی و اصیل، تنها هدایت الهی است که نزد پیامبر اسلام است.

۳. تهدید: بخش پایانی آیه، تهدیدی است خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) - که البته بر اساس «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَّةُ» (به در می‌گویم تا دیوار بشنود)، متوجه امت است - مبنی بر اینکه اگر پس از دریافت علم و وحی، از هوای نفس آنان پیروی کنی، هیچ سرپرست و یاورى از جانب خدا نخواهی داشت.

در ذیل این آیه شریفه، نکات دقیق و کمتر پرداخته‌شده‌ای وجود دارد که در قالب چهار مطلب اصلی و یک نکته تکمیلی به تبیین آن خواهیم پرداخت.

مطلب اول: دقت در تغییر تعبیر از «مِلَّت» به «أَهْوَاء»

با تأمل در واژگان آیه، نکته‌ای ظریف آشکار می‌شود. در ابتدای آیه، سخن از تبعیت از «مِلَّت» (آیین و شریعت) است: «حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ»؛ اما در ادامه و در مقام هشدار، تعبیر تغییر کرده و می‌فرماید: «وَلَئِنَّ اتِّبَعَتْ أَهْوَاءُهُمْ». ممکن است این پرسش مطرح شود که چرا سیاق کلام یکسان نیست؟ اگر سخن از پیروی از دین آنان است، باید در هر دو مورد واژه «مِلَّت» به کار می‌رفت و اگر سخن از هواپرستی است، باید در هر دو جا واژه «أَهْوَاء» استفاده می‌شد. وجه این تغییر اسلوب چیست؟

تحقیق در پاسخ: به نظر می‌رسد وجه این تغییر تعبیر، تفکیک میان «ادعای اهل کتاب» و «واقعیت امر» است:

الف) در بخش اول که حکایت خواسته‌ی یهود و نصاری است، قرآن کریم تعبیر «مِلَّتَهُمْ» را به کار می‌برد؛ زیرا آنان هرگز صراحتاً نمی‌گفتند «از هوای نفس ما پیروی کن»، بلکه دعوت به شریعت و آیین خود (یهودیت یا مسیحیت) می‌کردند. اگر قرآن در اینجا می‌فرمود «لَنْ تَرْضَىٰ... حَتَّىٰ تَتَّبِعَ أَهْوَاءَهُمْ»، جای اعتراض برای آنان باقی می‌ماند که ما دعوت به هوا نکردیم، بلکه دعوت به دین کردیم.

ب) در بخش دوم که موضع‌گیری الهی و بیان واقعیت است، خداوند تعبیر را به «أَهْوَاءَهُمْ» تغییر می‌دهد. این تغییر نشانگر آن است که آنچه آنان در حقیقت به دنبال آن هستند، دین و شریعت الهی نیست (چرا که شریعت آنان نیز تحریف شده است)، بلکه تبعیت از امیال و هواهای نفسانی آنان است. خداوند با این تغییر تعبیر، ماهیت دعوت آنان را افشا می‌کند که آن «مِلَّت» ادعایی،

در واقع چیزی جز «هوا» نیست.

مطلب دوم: جاودانگی (خلود) یا عصری بودن احکام ارتباط با کفار

نکته بسیار مهم و راهبردی که باید به عنوان یک افق پژوهشی برای فضلا مطرح شود، بحث «زمانمندی یا فراتاریخی بودن» آیات مرتبط با اهل کتاب است.

آیا مفاد این آیه و آیات مشابه که نحوه تعامل با غیرمسلمانان را بیان می‌کنند، یک حکم ابدی و «خالدها» است، یا ناظر به شرایط خاص زمانی و مکانی (احکام عصری) می‌باشد؟

بی‌شک بسیاری از دستورات قرآن کریم، فرازمانی و فرامکانی هستند. به عنوان نمونه، آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ...» (آل عمران، ۱۱۸) که مؤمنان را از اینکه دشمنان دین را محرم اسرار و «بطانه» (آستر لباس که به بدن می‌چسبد) خود قرار دهند نهی می‌کند، یک اصل ثابت راهبردی است. قاعده نفی سبیل «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (النساء، ۱۴۱) نیز از همین قبیل است.

اما در مقابل، برخی آیات ممکن است ناظر به شرایط خاص باشند. مثلاً دستوراتی که درباره جهاد پس از انقضای ماه‌های حرام آمده است «فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ...» (التوبة، ۵) لزوماً به معنای وجوب جنگ ابتدایی در هر سال نیست. در خصوص آیه مورد بحث (آیه ۱۲۰ بقره)، آیا اینکه «یهود و نصاری هرگز راضی نمی‌شوند مگر با تبعیت کامل از آنان»، یک اصل همیشگی است؟ ممکن است در دوره‌ای خاص یا در شرایطی متفاوت، آنان دیگر اصراری بر تغییر دین مسلمانان نداشته باشند و صرفاً به دنبال منافع سیاسی یا اقتصادی باشند.

رای برگزیده: به نظر می‌رسد این آیه بیانگر یک «اصل احتیاطی» و هشدار است تا رهبران جامعه اسلامی همواره هوشیار باشند، اما اطلاق آن به عنوان یک حکم جزمی که در هر زمان و مکانی، تعامل با اهل کتاب را غیرممکن سازد، محل تأمل است. اینجاست که بحث «مدیریت ارتباط» مطرح می‌شود.

مطلب سوم: مدیریت ارتباط در سیاست خارجی اسلام

این آیه شریفه به اصل «مدیریت ارتباط» اشاره دارد. در عرصه سیاست بین‌الملل و روابط با دول غیرمسلمان، دو رویکرد افراطی و تفریطی وجود دارد:

۱. رویکرد انزواگرایانه: مدلی شبیه به کره شمالی که هرگونه ارتباطی را قطع می‌کند.

۲. رویکرد وادادگی: مدلی که برخی حکام منطقه در پیش گرفته‌اند و مصداق تعبیر توهین‌آمیز اما واقعی «گاو شیرده» برای مستکبران شده‌اند؛ یعنی تسلیم محض و قرار دادن مقدرات مسلمین در اختیار کفار.

اسلام هیچ‌یک از این دو را نمی‌پذیرد. نه انزوای مطلق و نه سلطه‌پذیری. پیام آیه شریفه، برقراری ارتباط با حفظ هویت و استقلال است؛ ارتباطی که منجر به تبعیت از «أهواء» آنان نگردد.

مطلب چهارم: سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) و انحرافات پس از ایشان

بررسی تاریخ صدر اسلام نشان می‌دهد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حساسیت فوق‌العاده‌ای نسبت به نفوذ فرهنگی اهل کتاب داشتند و ارتباط با آنان را از فاز «مدیریت» به فاز «مهار» رسانده بودند.

در منابع تاریخی اهل سنت (مانند لسان المیزان ابن حجر، اسد الغابة ابن اثیر و سنن دارمی) نقل شده است که خلیفه دوم، عمر بن خطاب، گاهی نسخه‌هایی از کتب اهل کتاب (تورات) را نزد پیامبر می‌آورد تا بر دانش خود بیفزاید. واکنش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این مواقع بسیار تند بود؛ به گونه‌ای که چهره مبارکشان برافروخته می‌شد و می‌فرمودند: «آیا در آنچه من آورده‌ام شک دارید؟ به خدا سوگند اگر موسی (علیه السلام) زنده بود، چاره‌ای جز پیروی از من نداشت». حتی در موردی انصار با دیدن خشم پیامبر، فریاد «السلام السلاح» سر دادند. (برای مطالعه بیشتر: کتاب فقه و حقوق قراردادهای، استاد علیدوست، پاورقی صفحات ۴۵۳ تا ۴۵۵).

اما متأسفانه پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، این سد شکسته شد. اگرچه در زمان خلیفه اول تا حدی کنترل وجود داشت، اما در دوران خلافت خلیفه دوم و سوم، دروازه‌های ورود فرهنگ یهود و نصاری باز شد.

افرادمانند «کعب الأحبار» (یهودی تازه مسلمان)، «تمیم داری» (مسیحی مسلمان شده) و «ابوهریره»، میدان‌دار نشر معارف شدند. کار به جایی رسید که پیش از خطبه‌های نماز جمعه، کرسی قصه‌گویی و نقل اسرائیلیات و مسیحیات برای آنان برپا

می‌شد. این همان «اتباع اهواء» بود که قرآن از آن نهی کرده بود.

این روند در زمان معاویه به اوج رسید. او «سرجون» مسیحی را مشاور عالی و وزیر مالیه خود کرد و فرزند او را بر امور مالی ارتش گماشت. حتی بسیاری از جنایات یزید و واقعه عاشورا، با مشاوره همین عناصر نفوذی (مانند پیشنهاد سرجون برای انتصاب عبیدالله بن زیاد به حکومت کوفه) صورت گرفت.

مطلب پنجم: تحلیل فقهی حرمت «قصه‌گویی»

در کتب فقهی قدما، فتاوایی مبنی بر حرمت «قصه‌گویی» دیده می‌شود. بزرگانی همچون ابوالصلاح حلبی در الکافی، ابن ادریس در سرائر و علامه حلی در نه‌ایة الاحکام، فتوا به حرمت کار «قُصَّاص» (قصه‌گویان) داده‌اند. مرحوم شیخ حر عاملی نیز روایاتی را نقل می‌کند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) قصه‌گویان را از مسجد اخراج می‌کردند. (در کتاب روش شناسی اجتهاد، ذیل بایسته سوم به این بحث پرداخته ایم که فقیه باید به شأن، سبب، فضا، سیاق و وجه صدور تراث توجه داشته باشد) باید توجه داشت که این حرمت، ناظر به «نفس قصه گفتن» نیست؛ بلکه ناظر به «محتوای انحرافی» و «بستر تاریخی» آن است. در آن زمان، قصه‌گویی ابزار اصلی نفوذ فرهنگی یهود و مسیحیت و ترویج اسرائیلیات در جامعه اسلامی بود. فقها با توجه به شأن صدور و فضای حاکم، این عمل را تحریم کردند. بنابراین، آنچه حرام است، ترویج فرهنگ بیگانه و تحریف دین است، نه مطلق بیان داستان. (این مبحث در کتاب جدید نگارنده ذیل عنوان «توجه به شأن، فضا و سیاق صدور» به تفصیل آمده است).

پاسخ به سؤالات

سوال: یکی از فضلا با استناد به قاعده «القرآن یفسر بعضه بعضا» اشکال کرده‌اند که اگر در آیه‌ای واژه «محسنین» مطلق آمده باشد (مانند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ») و در آیه دیگر، محسنین با اوصاف خاصی (مانند نمازگزاران و...) توصیف شده باشند، آیا آن اوصاف خاص، مقید آن اطلاق می‌شوند؟

پاسخ استاد: خیر، این برداشت صحیح نیست و ناشی از خلط در قواعد اصولی و زبانی است. در علم اصول ثابت شده است که «اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند». وقتی دو گزاره «مثبت» باشند (مثبتین)، یکی نمی‌تواند دیگری را تقیید بزند. تقیید در جایی است که تنافی میان نفی و اثبات باشد.

توصیفاتی که در آیات مختلف برای «متقین» یا «محسنین» آمده است، غالباً «توضیحی» و بیان مصداق اکمل هستند، نه «احترازی» و محدودکننده. اگر قرار باشد هر صفتی که در جایی ذکر شده، قید آیات دیگر باشد، اساساً هیچ اطلاقی در قرآن باقی نمی‌ماند و مفاهیم قرآنی دچار آشفتگی می‌گردد.

اصل قرآنی و عقلی این است که: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (الرحمن، ۶۰). این آیه در مقام بیان یک قاعده عقلی عقلائی فطری غیر قابل تخصیص است. هر کار نیکی، پاداش نیک دارد. البته درجات پاداش متفاوت است و شرط قبولی کامل، ایمان است؛ اما این‌گونه نیست که احسان مطلق افراد، بدون هیچ اجر و تخفیفی بماند (مگر در موارد خاصی که عناد و دشمنی مانع باشد). در هر صورت ما در مقام بیان آنچه که در ادله آمده هستیم، نه آنچه مطابق میل برخی است.

ان‌شاءالله در جلسات آتی به بررسی آیات بعدی خواهیم پرداخت.

الحمد لله رب العالمین